حسد

از بیماری‌های قلب

تألیف:

شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله)

ترجمه:

علی صارمی

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حسد: یعنی کینه‌توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمتهایی که شامل آن شده است.

بعضی گفته‌اند حسد به همان رنجی می‌گویند که شخص، هنگام با خبر شدن از حال کسیکه وضع‌اش خوب شده است، می برد.

همچنین گفته‌اند: حسد یعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران. بهر حال حسد همان بغض و کینه و کراهت و رنجی است که با دیدن خوبی حال محسود به حاسد دست می‌دهد.

حسد بر دو نوع است

۱. ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است. این حسد، مذموم و ناپسند می باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می آید و همواره با دیدن او دچار ناراحتی می‌گردد و اذیت می‌شود و این به صورت بیماری در قلبش می ماند و اگر ببیند که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می‌گردد. هر چند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همین قدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد و رنج برای همیشه از بین نمی‌رود بلکه او مانند بیماری است که دردش با مداوا برای مدتی تسکین یافته و بیماریش همچنان باقی است. چون این بغض و ناراحتی او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. و این، نهایت بدبختی و زیانکاری است.

۲. حاسد برتری محسود را بر خود، ناپسند می داند و دوست دارد بدون آنکه چیزی از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه نیز می‌گویند.

چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر رضی‌اللهعنهما روایت شده آن را حسد نامیده است:

«لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله الحکمة فهو یقضي بها و یعلمها و رجل آتاه الله مالا و سلطه علی هلکته فی الحق».

(حسد جز در این دو چیز، جایز نیست:۱. مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می کند و به مردم، علم می‌آموزد.۲. کسی که خدا به او مال و ثروتی عنایت کرده است و او را بر آن مسلط گردانده تا آنرا در راه حق، مصرف نماید).

و روایت عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما چنین است:

«لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آنا ء اللیل والنهار».

(حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: ۱. مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب و روز، مشغول خواندن و عمل کردن به آن است. ۲. مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده و او هم شب و روز، مشغول بخشیدن ان در راه حق است).

پس این نوع حسد که در آن، زوال نعمتی را از دیگری آرزو نکند، بلکه آن را برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری رحمه الله از ابو هریره رضی‌الله‌عنه روایت می کند که پیامبر اکرم فرمود:

«لا حسد إلا فی اثنین: رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه اللیل والنهار فسمعه رجل فقال: یالیتنی أوتیت مثل ما آوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا و رجل آتاه الله مالا فهو یهلکه فی الحق فقال رجل: یالیتنی أوتیت مثل ما أوتی هذا فعملت فیه مثل ما یعمل هذا».

(حسودی در غیر این دو چیز، درست نیست: یکی درباره مردی که خداوند به او قرآن داده است و او شب و روز، مشغول تلاوت آن می‌باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می‌شنود و می‌گوید: خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد، عطا کرده‌ای به من نیز عطا می‌کردی تا من هم مانند او تلاوت می‌کردم. و مردی که خدا به او مال و ثروتی عطا کرده و آنرا در راه حق صرف می‌کند، شخص دیگری می‌گوید: خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده‌ای به من نیز عطا می‌کردی تا من هم مثل او عمل می‌کردم).

پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) حسد را فقط در این دو مورد، جایز می‌دانست. و این نوع حسد را علما، غبطه، نامیده‌اند. که عبارت است از جلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سوال شود که چرا به غبطه، حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوند به او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: نقطه آغازین این دوست داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد و رنج نموده است. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‌دید هیچگاه احساس نیاز به آن نمی‌کرد. پس زمانی که سرچشمه این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی‌توان در نظر گرفت. اما اگر کسی [بدون دیدن آن نعمت در شخصی دیگر] دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه درب رحمتش را بر روی دیگری ببندد و نعمتش را از او بگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‌نامند بلکه احساس نیاز نسبت به نعمتی است که آن را از خدایش در خواست می نماید. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد، امتحان و آزمایش می‌شوند. خداوند نیز می‌خواهد که انسان، نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه و زشت نخست را. قابل یادآوری است که این نوع را منافسه (مسابقه دادن در بدست آوردن خیر و نیکی) نیز گفته‌اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر و نیکی، رقابت می‌کنند و هر دو، قصد پیروزی دارند، و می‌خواهند که مقرب درگاه الهی شوند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش و تقدیر نیز می‌باشد. چنانچه خداوند می فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ٢٢ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٢٣ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ ٢٤ يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦﴾ [مطففین:۲۲-۲۶]

(بی گمان، نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد، بر تختهای مجلل تکیه می‌زنند و ـ به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا می‌نگرند ـ خوشی و خرمی و نشاط نعمت را در چهره‌هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده خواهد شد که دست نخورده و سر بسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این ـ چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت ـ با همدیگر مسابقه بدهند و از یکدیگر پیشی بگیرند).

در این آیه، خداوند به سبقت گیرندگان و شتابندگان می‌فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمتهای ابدی بهشت با هم مسابقه دهند نه برای بدست آوردن دنیای فانی. و این مفهوم، موافق حدیث پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) می‌باشد که در آن از حسادت ورزیدن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی عطا نموده و آن شخص نیز به آن علم خود، عمل می‌کند و آن را به دیگران یاد می‌دهد. دوم کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می‌کند نه به دیگران یاد می‌دهد یا مالی به او داده شده و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کند، ارزش حسودی ندارد و نباید آرزوی رسیدن به او را داشت زیرا در رسیدن به او، خیری وجود ندارد بجز عذاب و بدبختی.

همچنین به کسی که ولایت و سرپرستی واگذار می‌شود و او نیز به عدل و علم در انجام آن می‌کوشد و امانت را به اهلش می‌رساند و حق ولایت را آنگونه که هست ادا می‌کند و بین مردم به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) حکم می‌نماید، از درجه بالایی برخوردار است. و مثال او مانند مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می‌برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند، حسادت نمی‌کند. به همین خاطر است که پیامبر ا کرم بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسادت، نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی ای بسر می‌برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می‌کند و یا علم‌اش را به مردم یاد می دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند

که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی شوند. و اگر آنها نیز در راه اشاعه مال و علم دارای دشمن شوند قطعا خیر و ثواب آنها نیز افزایش می‌یابد. همچنین پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج‌کننده را در احادیث حسادت، ذکر نکرد. زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان، بقدر انفاق و علم‌آموزی سودمند نیستند.

حسد ورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می‌افتد نه بخاطر وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره. بنابراین پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد. چون این دو شخص همیشه در میان مردم، دارای قدر و منزلت زیادی می‌باشند. و همواره گروه انبوهی از مردم پیرامون علماء و سرمایه داران دیده می شوند. عالم به مردم، غذای روح و روان می‌دهد و صاحب مال، مردم را غذای جسم می‌دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارند چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿۞ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًاۖ هَلۡ يَسۡتَوُۥنَۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٧٥ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٧٦﴾

[نحل:۷۵-۷۶]

(خداوند برده مملوکی را به عنوان مثال ذکر می‌کند که قادر بر هیچ چیز نیست و ـ در مقابل آن، انسان با ایمانی ـ را مثال می‌زند که به او روزی حلال و پاکیزه‌ای عنایت شده است و او پنهانی و آشکارا از آن، انفاق می‌نماید. آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزاست ـ که ما را بنده خود کرد نه بنده‌ی بندگان خود ـ و بلکه بیشتر آنان ـ فرق حق و باطل را ـ نمی‌دانند.

و خداوند دو مرد را مثال می‌زند که یکی از آنان لال مادرزاد است و توانایی انجام هیچ کاری را ندارد و سربار صاحب خود بوده و به هر جا او را بفرستد نفعی نخواهد داشت. آیا این چنین شخصی برابر است با کسی که- کار کن، نان آور و سراسر خیر و برکت است و مرتبا دیگران را- به عدل و داد می‌خواند و در جاده صاف و درست، قرار دارد).

مثال اول: خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته‌اند مقایسه می‌کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند. آیا کسی که برده کسی دیگر باشد و قادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال و ثروت عطا کرده و او نیز از این مال و ثروت در راه خدا انفاق می‌کند، برابر است؟ پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان است چطور شبیه مخلوق عاجز و ناتوان می‌باشد که قدرت انجام هیچ کار مفیدی را ندارد؟ چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرار داد؟ اصلا چنین چیزی محال و غیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده‌اند، مقایسه می‌کند، شریکان و بتانی که نمی‌توانند حرف بزنند و فکر کنند. آیا کسی که لال است و نمی‌تواند بیندیشد و قادر به انجام هیچ کاری نیست و وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی‌تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مانند کسی است که عالم است و عدالت می‌کند و به راه راست و عدل دعوت می‌نماید و خودش نیز به راه راست استوار است؟ پس چه رسد که چنین بنده‌ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادر بر امر و نهی و برپا دارنده راه راست است، شریک بکنند. خداوند می‌فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل عمران: ١٨]

(خداوند ـ با نشان دادن جهان هستی بگونه‌ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملا ـ گواهی می‌دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او ـ در کارهای آفریدگان خود ـ دادگری می‌کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند که جز او معبودی نیست. و او توانا و با حکمت است).

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٦﴾ [هود: ۵۶]

(بیگمان، خدای من بر راه راست، قرار دارد).

خیر هرگز، خدا با بتان و شریکان پست و بی ارزش قابل مقایسه نیست.

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده عباس را بزرگ و محترم می‌شمردند. زیرا در آن خانواده عبدالله بن عباس رضی‌الله‌عنهما وجود داشت که به مردم، قرآن و حدیث یاد می‌داد و برادر دیگرش به مردم غذا می‌داد. مردم نیز آنها را گرامی می‌داشتند.

همچنین وقتی که معاویه مردم را می‌دید که احکام و مناسک حج خویش را از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر رضی‌الله‌عنهما؛ می‌پرسند و او به آنها پاسخ می‌دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت است که عمر با ابوبکر (رضی‌الله‌عنهما) در بدست آوردن خیر و نیکی، مسابقه می‌داد. چنانکه در روایتی که از عمر رضی‌الله‌عنه نقل شده است، می‌گوید:

«أمرنا رسول الله أن نتصدق. فوافق ذلک مالا عندی. فقلت: الیوم أسبق أبابکر إن سبقته یوم. قال: فجئت بنصف مالي. قال: فقال لي رسول الله: ما أبقيت لأهلك؟ قلت: مثله. وأتي أبوبكر رضي الله عنه بكل ما عنده. فقال له رسول الله: ما أبقيت لأهلك؟ قال: أبقيت لهم الله و رسوله. فقلت: لا أسابقك إلي شيء أبدا».

ترجمه: (پیامبر ا کرم (صلی الله علیه وسلم) ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم. با خود گفتم: اگر بنا باشد روزی از ابوبکر رضی‌الله‌عنه

سبقت بگیرم، امروز سبقت می‌گیرم. لذا نصف مالی را که داشتم، نزد آن حضرت بردم. پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته ام. در آن لحظه ابوبکر رضی‌الله‌عنه تمام مالش را آورد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفت: خدا و رسولش را برای آنها باقی گذاشته‌ام. گفتم ای ابوبکر! من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست).

آنچه را که عمر رضی‌الله‌عنه انجام داد، نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه صحیح بود. ولی ابوبکر رضی‌الله‌عنه همیشه نسبت به عمر رضی‌الله‌عنه برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر، حسد نمی‌ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی علیه‌السلام؛ نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران (صلی الله علیه وسلم)، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است:

«بكى لما تجاوزه النبي ﷺ فقيل له: ما يبكيك؟ فقال: أبكي لأن غلاما بعث بعدي يدخل الجنة من أمته أكثر ممن يدخلها من أمتي».

(زمانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) از کنار موسی علیه‌السلام گذشت، موسی علیه‌السلام به گریه افتاد. گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می‌شوند، بیشتر‌اند). (بخاری و مسلم).

در میان صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) اشخاص دیگری نیز چون ابوعبیدهٔ بن جراح رضی‌الله‌عنه و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن، دوری می‌کردند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابوعبیده رضی‌الله‌عنه شایستگی امانتدار بودن امت را از طرف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) بدست آورد و چنانچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی‌بیند، از کسی که در خود احساس نقص در امانتداری می‌کند، مقدم تر است.

در حدیثی که امام احمد بن حنبل روایت کرده است، انس بن مالک رضی‌الله‌عنه می‌گوید:

«کنا یوما جلوسا عند رسول الله فقال: یطلع علیکم الآن من هذا الفلج رجل من أهل الجنة. قال فطلع رجل من الأنصار ینظف لحیته من وضوء، قد علق نعلیه فی یده الشمال فسلم. فلما کان الغد قال النبی مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله، فلما کان الیوم الثالث قال النبی مثل ذلک، فطلع ذلک الرجل علی مثل حاله».

(روزی نزد پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) نشسته بودیم. آن حضرت فرمود: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می‌آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضویی که گرفته بود خشک می کرد و کفش‌هایش را به دست چپ، گرفته بود. او جلو آمد و سلام کرد. فردای آن روز دوباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با همان حالت روز قبل، آمد. روز سوم نیز پیامبر ا کرم (صلی الله علیه وسلم) سخن روز گذشته اش را تکرار کرد و باز همان مرد با همان حالت قبلی آمد). هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص رضی‌الله‌عنهما دنبال آن مرد براه افتاد و بعدا چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رفتم و گفتم: من با پدرم دچار اختلاف شده و سوگند خورده ام که تا سه روز، نزدش نروم. اگر اجازه بدهید می خواهم به خانه شما بیایم. آن مرد اجازه داد و تا سه شبانه روز در خانه اش بودم. در این مدت، عمل به خصوصی از آن مرد، ندیدم فقط او شبها زمانی که لباس در می آورد و می‌خوابید، ذکر خدا را می کرد و تکبیر می گفت و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح می خوابید. عبدالله می‌گوید: از آن مرد، جز شکر و سپاس خدا، چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه ام برگردم به او گفتم: ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچ گونه مشکلی ندارم. بلکه از پیامبر ا کرم (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که سه بار فرمود: «اکنون، مردی از اهل بهشت از فلان راه می آید». و هر سه بار تو از آن راه

آمدی. خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای تا من نیز آنگونه عمل کنم. ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی. پس چه چیزی باعث شد تا پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل خاصی انجام نمی‌دهم که باعث بهشتی شدنم شده باشد. تنها می دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی ورزم. عبد الله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هر کس توان آنرا ندارد. منظور عبدالله بن عمرو رضی‌الله‌عنهما این بود که گر چه ظاهرا این عمل ساده به نظر می رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش و تمجید قرار می‌دهد و در مورد آنان می‌فرماید:

﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [حشر: ۹]

(و در درون خود، احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود، ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت، نیازمند باشند).

مفسران می گویند: انصار در دلهایشان هیچ گونه احساس حسد و غبطه ای نسبت به آنچه که از مال فیء (مالی که بدون جنگ در جهاد با کافران بدست می آید) به مهاجران داده می شد نداشتند. حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران، تقسیم می‌کردند. با وجود این، در میان اوس و خزرج که از قبایل مدینه بودند، غبطه وجود داشت و به یکدیگر غبطه می خوردند. چنانچه در دینداری، با همدیگر رقابت می‌کردند و اگر یکی از آنها می دید که طرف مقابل، کاری را انجام داده که باعث فضل و برتری او نزد خدا و پیامبر خدا شده است، او نیز فورا به انجام آن کار، مبادرت می‌ورزید تا از این فضل و برتری، بی بهره نماند. البته این مسئله، مسابقه‌ای برای رسیدن و تقرب به خداوند تبارک

و تعالی بود نه نوعی کینه و بغض نسبت به یکدیگر و حسادت و غبطه‌ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام و منصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلوبی و خوشا به حال صاحبان چنین قلوبی زیرا خداوند می فرماید:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ ٱلْمُتَنَٰفِسُونَ ﴿٢٦﴾﴾ [مطففین:۲۶]

(مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این ـ چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت ـ با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند).

اما آن حسدی را که مذموم و ناپسند است، خداوند حرام قرار داده است چنانچه در مورد حسادت یهود می فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعْدِ إِيمَٰنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ﴾ [بقره: ۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در درونشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان ـ به سوی کفر و به حال سابقی که داشتید ـ باز گردانند با اینکه حقایق بر ایشان، روشن شده است).

یهودیان، مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد و کینه‌ای که داشتند آرزو می‌کردند. زیرا آنها از این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود، خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می‌کردند. خداوند در این باره، می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۖ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾ فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ ۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾﴾ [نساء: ۵۵،۵۴]

(آیا آنان به چیزی، حسد می‌ورزند که خداوند از روی فضل و رحمت خود ـ با بر انگیختن محمد ـ به مردم ـ عرب ـ داده است؛ ما که به آل ابراهیم ـ

ابراهیمی که از اجداد شما و ایشان است ـ کتاب آسمانی و پیامبری و پادشاهی بزرگی دادیم. ولی جمعی از آنان که ـ ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند ـ به کتاب آسمانی، ایمان آوردند و جمعی دیگر، از آن، روی گردانی می‌کنند ـ و دیگران را هم ـ بازی دادند. و آتش فروزان جهنم برای چنین افرادی، کافی است).

همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾

[فلق:۱ـ۵]

(بگو به خداوندگار سپیده دم پناه می برم، از شر هر آنچه که خداوند، آفریده است و از شر شب بدانگاه که کاملا فرا می‌رسد ـ و جهان را در زیر تاریکی خود می‌گیرد ـ و از شر کسانی که در گره ها می‌دمند، و از شر حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد).

مفسران می گویند: این سوره بخاطر حسادت یهودیان و سحری که لبید بن اعصم یهودی در حق پیامبر اعظم (صلی الله علیه وسلم) انجام داد، نازل شد. پس اگر شخص حسود بر اساس حسادت خود، عمل کند، ستمگر و متجاوز به حساب می آید. در نتیجه، مستوجب عذاب خداوندی می‌شود. از اینرو باید از حسادت، دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که مورد حسادت، قرار گرفته، مظلوم است و باید در برابر اذیت و آزار حسود صبر کند و از شر او به خدا پناه ببرد تا ایمانش سالم بماند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓ﴾ [بقره:۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که در وجودشان، ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان، باز گردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملا برایشان روشن گشته است. پس شما گذشت و چشم پوشی کنید تا اینکه خداوند فرمان دهد که در برابرشان چه کار کنید).

خداوند یوسف را بوسیله حسادت برادرانش به او مورد آزمایش قرار داد چنانکه برادرانش گفتند:

﴿لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحۡنُ عُصۡبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٨﴾ [یوسف:۸]

(یوسف و برادرش ـ بنیامین که از یک مادر بودند ـ نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم ـ و از آن دو برادر برای پدرمان سودمندتریم ـ مسلما پدرمان در گمراهی و اشتباه روشنی بسر می برد).

آنها نسبت به جایگاه و منزلتی که یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسادت ورزیدند بنابراین، یعقوب علیه‌السلام به یوسف گفت:

﴿لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٥﴾ [یوسف:۵]

(خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن ـ چرا که مایه حسد آنان می‌شود و شیطان ایشان را بر آن می دارد ـ که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه سازی کنند. بیگمان شیطان، دشمن آشکار انسان است).

لذا آنان با صحبت کردن در مورد قتل یوسف و انداختن او در چاه و فروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر می‌رفتند و باعث شدند که یوسف برده کفار شود در حق یوسف، ستم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. و در آنجا یوسف به وسیله

زنی که او را به فساد دعوت می کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات، به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت برگزید. ملاحظه می‌کنیم که یوسف در این جریان هم به سبب محبت آن زن، مظلوم و مورد ستم واقع شد. برادران کینه‌توزش هم به سبب کینه‌ای که نسبت به یوسف در دل داشتند او را در چاه انداختند. سپس به عنوان برده‌ای اسیر و بی‌اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی و آزادی بود به یوغ بردگی در آوردند و سرانجام او را به زندان انداختند. و این، آزمایش سخت ترین بود. یوسف بزرگترین و سخت‌ترین مصائب و رنجها را متحمل شد، و با اختیار کامل، راه صبر را برگزید و با تقوایی که داشت همه چیز را تحمل کرد. به خلاف صبر در مقابل ستم‌هایی که به او روا داشتند. زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملا مجبور بود. باید دانست که صبر از انجام معصیت از صبر بر معصیت، افضل است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٩٠﴾ [یوسف:۹۰]

(بیگمان هر کس از خدا بترسد و ـ در برابر گرفتاریها و مصیبتها ـ شکیبایی و استقامت ورزد ـ خداوند پاداش او را خواهد داد ـ چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند).

انسان مومن باید اینگونه بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می‌اندازند یا از سرزمینش بیرون می‌کنند، باید بر ایمانش، استوار بماند و راه دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر و تحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد و آنها ترک وطن را بر دست کشیدن از دینشان، ترجیح دادند و پیوسته مورد اذیت واقع می‌شدند.

پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه وسلم) نیز به شیوه های مختلف، مورد اذیت و آزار، قرار گرفت ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت. حتی آن حضرت بیش از

یوسف علیه‌السلام مورد اذیت و آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد تا یا زنا کند و یا به زندان برود ولی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) و اصحابش رضوان الله علیهم اجمعین خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می‌شوند. طبعا زندانی شدن از کشته شدن، راحت تر است. البته باید دانست که مشرکان، پیامبر خدا و طایفه بنی هاشم را برای مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی، محاصره و تحریم اقتصادی کردند و پس از مرگ ابوطالب، دایره فشارشان بر پیامبر خدا تنگ‌تر گردید. و هنگامی که از بیعت انصار با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) در عقبه اول و دوم با خبر شدند در صدد بر آمدند تا از هجرت مسلمانان به مدینه جلوگیری کنند. و حتی تصمیم گرفتند تا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را به قتل برسانند. اینجا بود که هر کس، می‌خواست هجرت نماید، به طور پنهانی، هجرت می کرد. فقط عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه و افرادی مانند او با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همه مشرکان، هجرت کردند. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند در مکه ماندند و به زندان، انداخته شدند.

بلی، مصائب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش بود. یعنی آنان به اختیار خود، اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، یک بلای آسمانی بود که یوسف هیچ چاره ای جز آن نداشت. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾ [یوسف:۲۴]

(زن ـ زلیخا ـ قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهان خداوند را نمی‌دید).

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید، دست نگه داشت. پس بدین صورت هم صبر یوسف در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، تا حد زیادی، اجباری بود. و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. همچنین محبوب شدن نزد پدر، به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن این

همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه در راه کفر، بیانگر اوج ایمان و قله عبودیت است. وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا به خاطر از دست دادن مالش صبر کند، پاداش می‌دهد. پس پاداش کسی که در راه ایمان و عقیده‌اش، رنجها را با اختیار خود با جان و مال، بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٢٠﴾ [توبه: ۱۲۰]

(چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند ـ و ضرب و جرح و قتلی به دشمنان نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی از آنان نمی‌گیرند ـ مگر اینکه به واسطه این اعمال، کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود و بیگمان، خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند).

حسادت، یکی از بیماریهای مهم قلبی است. مرضی عام و فراگیر که فقط تعداد اندکی از مردم به آن مبتلا شده‌اند. معروف است که می گویند: هیچ کس از حسادت، بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند، آن را آشکار می کند و شخص کریم و محترم آن را پنهان می دارد. به حسن بصری رحمه‌الله گفتند: آیا مؤمن، حسد می‌ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف علیه‌السلام و برادرانش را از یاد برده‌اید؟ حسد در دل انسان رخنه می‌کند و تا زمانی که به مرحله عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی‌شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری، حسد ورزد، باید با به کار بردن صبر و تقوی، اثر آن را از دل بزداید و آن را برای خود، زشت پندارد.

در جامعه اسلامی بر مسلمانان است که ریشه های حسد و بغض را بخشکانند، و با کسی که حسد می‌ورزد همکاری ننمایند. بلکه جانب کسی را بگیرند که به او حسد شده است. زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود. و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را رعایت نکرده‌ایم.

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی با هم شریک هستند، چون هر یک از آنها می خواهند هر چه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نمایند. همچنین میان کسانی که کار مشترک دارند. بخاطر پست و منصب و مال و دولت، حسادت روی می‌دهد. زیرا هر کدام از آنها خواهان سهم بیشتری می‌شود تا از سهم دیگران کاسته شود. همچنین به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می‌گیرند، حسادت می‌شود. مانند حسادت برادران یوسف علیه‌السلام نسبت به وی و حسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل. چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قابیل را نپذیرفت و قابیل به خاطر ایمان و تقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می ورزید. و همچنین حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شد که عبارتند از: آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم علیه‌السلام و کبر شیطان و حسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا، سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که:

«ثلاث لا ينجو منهن أحد: الحسد، الظن والطيرة وسأحدثكم بما يخرج من ذلك، إذا حسدت فلا تبغض و إذا ظننت فلا تحقق و إذا تطيرت فامض».

(هیچ کس از سه چیز، نجات پیدا نمی‌کند ـ و حداقل یکی از آنها در هر انسانی وجود دارد ـ که عبارتند از: حسد، گمان بد، فال بد گرفتن. و اکنون به شما راه های مبارزه با آنها را می گویم: اگر حسد ورزیدی، دشمنی مکن. اگر به چیزی گمان بد کردی، آنرا عملی مکن. اگر در مورد کاری، فال بد گرفتی، آن را به انجام برسان.) ابن ابی الدنیا این حدیث را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است.

در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی و ابوداوود) از پیامبر روایت شده لست که فرمود:

«**دب إليكم داء الأمم قبلكم الحسد والبغض وهي الحالقة لا اقول تحلق الشعر ولكن تحلق الدين**» (بیماریهای امتهای پیشین در میان شما نیز نفوذ کرده است که عبارتند از: حسد و بغض. و اینها، تراشنده و از بین برنده اند. نمی گویم که موها را می تراشند بلکه اینها دین انسان را می تراشند و از بین می‌برند).

پیامبر ا کرم حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه بخیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است:

«**و أي داء أكبر من البخل**». (و چه بیماری ای از بخل، بزرگتر است؟)

پس باید اینها را درد و بیماری دانست.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم می فرماید: «**أعوذ بک من منكرات الأخلاق و الأهواء و الأدواء**». (پروردگارا! از اخلاق و هواها و بیماریهای زشت به تو پناه می‌برم). خداوند در مورد رسول الله (صلی‌الله‌علیه وسلم) می فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝٤﴾ [قلم:۴]

(ای پیامبر! تو دارای اخلاق بس پسندیده و بزرگ هستی).

ابن عباس رضی الله عنهما و ابن‌عیینه و احمد بن حنبل می فرمایند که: {**خلق عظیم**} به معنای دین عظیم و بزرگ است. در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که: {**خلق عظیم**} به معنای دین اسلام است. عایشه رضی الله عنها می فرماید: اخلاق پیامبر خدا قرآن بود. حسن بصری رحمه الله می‌گوید: اخلاق و آداب قرآنی، همان خلق عظیم است.

هوس، یک چیز عارضی است اما بیماری، چیزی است که قلب را بدرد می آورد و باعث فساد آن می‌شود. در حدیث قبلی، حسد در کنار بخل ذکر شده بود. زیرا شخص حسود دوست ندارد که فضل خداوند بجز خودش، شامل کسی دیگر هم بشود. و به

تدریج، حسودیش به بغض و کینه تبدیل می‌شود. او دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. بخاطر همین است که خود حسود دست به کار می‌شود تا به او (محسود) ضرر و زیانی برساند. چنانچه قرآن در مورد امت های گذشته، می‌فرماید:

﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ﴾ [جاثیه:۱۷]

(بعد از آنکه علم و آگاهی ـ از حقیقت دین و احکام آن ـ پیدا کردند در این هنگام به سبب برتری جویی و عداوت و حسادت، با یکدیگر، اختلاف کردند).

اختلافشان به علت عدم علم و جهلشان نبود بلکه آنها حق را می شناختند، ولی بعضی از آنها به سبب حسادت، به دیگران تجاوز و بغاوت کردند.

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید که نبی اکرم فرمود: «**لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وكونوا عباد الله اخوانا. ولا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث ليال، يلتقيان فيصد هذا ويصد هذا وخيرهما الذي يبدأ بالسلام**». (نسبت به همدیگر حسادت نورزید و بغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید و به یکدیگر پشت نکنید، و بندگان حقیقی خداوند باشید و به با یکدیگر برادروار زندگی کنید. برای انسان مسلمان، جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قطع رابطه کند. طوری که با هم روبرو بشوند، هر کدام چهره اش را برگرداند. و بهترین آن دو نفر، کسی که ابدا سلام کند).

در حدیثی دیگر انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم فرمود: «**و الذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه**».

(سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که هیچ یک از شما مومن به شمار نمی رود تا زمانی که آنچه را که برای خود دوست دارد دوست داشته باشد).

خداوند نیز می فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنكُمۡ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنۡ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَالَ قَدۡ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيَّ إِذۡ لَمۡ أَكُن مَّعَهُمۡ شَهِيدٗا ۝٧٢ وَلَئِنۡ أَصَٰبَكُمۡ فَضۡلٞ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمۡ تَكُنۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُۥ مَوَدَّةٞ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ مَعَهُمۡ فَأَفُوزَ فَوۡزًا عَظِيمٗا ۝٧٣﴾ [نساء:۷۳،۷۲]

(در میان شما گروهی هستند که ـ منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی روند و ـ سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید می گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و ـ در جنگ ـ شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا شامل حالتان شد ـ و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد ـ درست مثل اینکه هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما هم با آنها می بودیم و ـ از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت ـ بسی بهره می بردیم).

این درنگ کنندگان و پشت‌کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادر مسلمانشان نمی پسندیدند، بلکه اگر مومنان به مصیبتی گرفتار می آمدند آنها خوشحال می‌شدند و اگر نعمتی به مومنان دست می‌داد، ناراحت می شدند و دوست داشتند که آن نعمت به آنها هم می‌رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمتهای دنیوی را می‌کردند و غرق دنیا پرستی و شیفته ظواهر آن شده بودند. چون آنها خدا و پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آنها ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر خدا و روز قیامت، ایمان می‌داشتند، برادران مومن خود را نیز دوست داشته و از نعمتهایی که به آنها می‌رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان داران می رسد ناراحت می‌شدند. هر کس را که خوشحال نکند آنچه که مومنان را خوشحال می‌نماید و ناراحت نکند آنچه که مومنان را ناراحت می‌کند، از جمله مومنان، محسوب نمی‌شود.

عامر شعبی رضی الله عنه می‌گوید: شنیدم که نعمان بن بشیر رضی الله عنه در حال ایراد خطبه، می‌گفت:

«سمعت رسول الله يقول: مثل المؤمنين في توادهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد إذا اشتكي منه شيء تداعي له سائر الجسد بالحمي و السهر».

(شنیدم که پیامبر خدا می‌فرمود: مومنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضای جسم، همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضو فرا می‌خوانند).

همچنین ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید:

پیامبر خدا با فرو بردن انگشتان دستهایش در یکدیگر فرمود:

«**المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضا**».

(مومن برای برادر مومنش مثل پیکره یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم نگه می‌دارد).